

بهار و ادبیات تطبیقی

آری! عشق من! ماه طلوع خواهد کرد، بین نارون‌هایی بالا دست
نیز ارها

به قسطنطنیه بتابید ماه

بلرزید از آن برج‌های سیاه

ز قرن الذهب ساخت سیمین کمند

مگر بگذرد زان بروج بلند

نگارا نگه کن که این تور پاک

دگر باره از این شب تابناک

پیامی ز من آورد سوی تو

ز روزن درآید به مشکوی تو

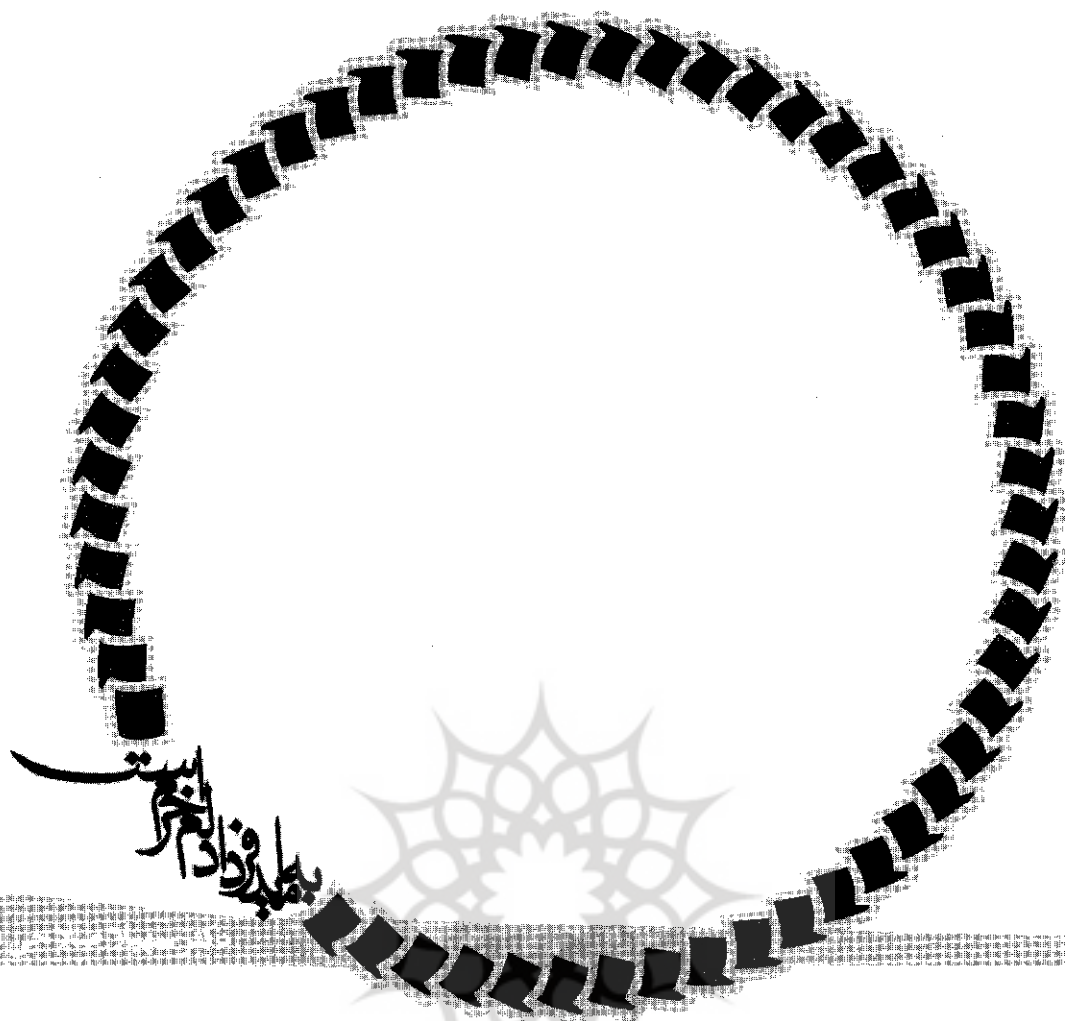
از آغاز شعر آشکار است که ترجمه، ترجمه‌ای آزاد است. از نظر ساختاری، این مثنوی در سبک خراسانی است و دارای لغات سره فارسی است مانند مشکو، به معنی حرمسرای سلطانی، تابناک، سیمین کمند، دگر باره، روزن. فقط ترکیب عربی قرن الذهب به جای شاخ طلائی و قسطنطنیه به جای استامبول به کار رفته است.

از نظر دستوری، از قید مگر، صفت و موصوف مقلوب دگر باره،

ذوق سرشار ملک الشعراى بهار را می‌توان در دیدگاه‌های گوناگون آشکارا دید از جمله ترجمه آزاد شعر ادیب انگلیسی جان درینک واتر (John Drink Water) است که در وصف سرزمین پارس و خیام و حافظ و فردوسی سروده است، و آن را در جشن هزاره فردوسی که در سال ۱۳۱۳ هجری شمسی در تهران برگزار شد، ارائه کرد. مرحوم بهار ترجمه آن را به نظم درآورد و خود، بخشی را در انتها به آن افزود. درینک واتر از این شعر قدردانی کرده و آن را مایه افتخار خود دانسته است. حال نگارنده بر آن است که تأثیر ایران و ادبیات فارسی را بر این شاعر انگلیسی بیان کند و بعد این ترجمه را که کاملاً موزون و مقفی و منطبق بر عروض فارسی و در قالب مثنوی و بر وزن فعولن فعولن فعول (بحر متقارب مسدس مقصور) سروده شده است، بررسی می‌شود تا هر چند مجمل به ادبیات تطبیقی نظری افکنیم.

The moon that looks to night on Istanbul Making the golden
horn, a silver noose within an hour or two, my love, will rise
Between the elms upon our reeded.

ماه امشب در استامبول ساعتی یا بیشتر می‌تابد.
در حالی که شاخی طلائی، کمندی نقره‌ای می‌سازد.



سیمین کمند ، صفت و موصوف نور پاک ، شب تابناک ، بروج بلند ،
 برج‌های سیاه استفاده شده است صنعت تشخیص (Personification)
 نیز به چشم می‌خورد .

ز داد و ده غرب دل بگسلم ،
 مگر لختی آرام گیرد دلم

تو کاگاهی ای ماه مشکوی من
 ز شب زنده‌داری نجم پرن

ز یاد خود ایدر مرا شاد کن
 درین راه دورم یکی یاد کن

In to the Persian story
 Am I set
 Towards an Orient peace from western loss.
 Be with me on my travel you know who.
 That other vigil of the Southern Cross.

به سوی داستان پارسی
 به سوی آرامش شرقی ، رو برتافته از خلأ غرب
 (ای ماه! عشق من!)
 در سفرم با من باش
 تو می‌دانی شب زنده‌داری و بیداری ستاره پروین را

در بخش دوم لغات و ترکیبات و عبارات فعلی زیبایی وجود دارد مانند:
 به تنگ آمدن ، گسلیدن (گسستن) داد و ده ، لختی ، آرام گرفتن ، شب
 زنده‌داری ، پرن ، ادغام «که» و «آگاهی» که تشکیل «کاگاهی» را داده
 و ترکیب گوش‌نوازی است .

در آخرین بیت «یکی را» در مفهوم قید مقدار به شیوه اشعار دوره
 اول نظم و نثر ، آورده است: «درین راه دورم یکی یاد کن» . همچنین
 کلمه ایدر از لغات سره فارسی و به معنای اینجا در بیت آخر این بخش
 آمده است .

در ترجمه Southern Cross که تحت اللفظی «صلیب جنوبی» معنی
 می‌شود بسیار ادیبانه پی به منظور شاعر برده که همان ستاره پروین یا
 خوشه پروین است و در انگلیسی صلیب جنوبی گفته‌اند .

From grief of broken honour at the road.

سوی کشور داستان‌ها شدم

چو ز اندیشه و رنج گشتم پریش
 مرا خواند فردوسی از شهر خویش
 مرا پیر خیام به آواز خواند
 هم حافظ از شهر شیراز خواند
 به جایی کجا آسمانی سرود
 به گوش آید از این سپهر کی بود
 به گوش نیوشنده گیرد عبور
 سبک نغمه داستان های دور
 به جایی که گه گاهت آید به گوش
 غو شکر کوروش و داریوش
 در بخش چهارم ، کلمات پریش به معنی پریشان ، کجا به معنی که

Where London is the midway of my time.
 I travel to the nightingale and rose.
 Which took the ancient angels with a rhyme.

از غم افتخار و آبروی از دست رفته ، جایی که لندن نیمه راه من
 است ، در جاده به سوی بلبل و گل سفر می کنم ، که فرشتگان باستانی
 نوا سر داده اند.

به نیمه ره زندگی راه جوی
 ز چشم حسودان بی آبروی
 ز لندن شوم سوی شهر گلان
 به هر گل ، سراینده بر ، بلبلان



کاربرد آن در سبک خراسانی (بیشتر در نوع ادبی حماسه) نیوشنده (صفت
 فاعلی از مصدر نیوشیدن به معنی یادقت و هوش گوش دادن) مصدر
 مرکب عبور گرفتن ، گه گاه (در ترجمه casual) غو (فریاد) سبک (قید
 حالت در معنای سریع) قابل ملاحظه است . ترکیب وصفی داستان های
 دور به معنی داستان های قدیمی ، ترکیب زیبایی است .

به مرزی که آنجا خجسته سروش
 به رامش بسی برکشیده خروش
 به خاکی که ناهید فرخنده سپهر
 برافشاند از زخمه باران مهر

در بخش سوم نیز از ویژگی هایی سبک خراسانی فراوان می بینیم:
 حرف اضافه مضاعف در ترکیب «به هر گل سراینده بر» ، شلن به معنی
 رفتن ، خجسته سروش ، فرخنده چهر که صفت و موصوف مقلوب
 هستند ، کلمه به رامش قید ، فعل مرکب پیشوندی خروش برکشیده ،
 فعل پیشوندی برافشاند ، ترکیب اضافی و تشبیهی باران مهر ، زخمه
 باران .
 با همین کلمات و ترکیبات منظر بدیع و زیبایی از تخیل را جلوه گر
 می سازد .

They have killed my song but still my song is there.
 Among the singers once who told a tale
 Within small Persian gardens with the wine of the immortal
 rose and nightingale.

در میان آنها ، آواز من در گلو شکسته شد ، اما هنوز ترانه من
 آنجاست .

در میان نغمه خوان هایی که یک بار برای من ، افسانه ای گفتند در
 باغ های کوچک ایرانی ، همراه با شراب
 فراهم شد از بلبل و گل های جاودانه .

Firdausi, Omar, Hafiz are friends.
 Bidding me out of trouble to the lot of goodlike
 Song among the written fame, of sultans but for casual
 song forget.

خموشی گزینم از آوازشان
 کجا نیک تر بشنوم رازشان
 به باغی پر از سوری و یاسمن
 در آن نغمه خوانان شده انجمن
 به هر سو گل تازه با ناز و غنچ
 هزار اندر آن ، جاودان ، نغمه سنج

فردوسی ، عمر خیام ، حافظ ، دوستانی هستند که مرا
 از سختی به سوی آوایی زیبا و خوشایند ، صلا در داده اند
 در میان شهرت مکتوب پادشاهان
 که آوایی است گاه گاهی و فراموش شده .

And let me go to greeting in old time.
Where Omar, Hafiz and Firdausi wait.

تاج‌های صبح صادق، راه مرا روشن خواهد کرد. به سوی حماسه
ایرانی و موسیقی گونه‌ای از اندیشه و تعمق، شباهنگام، که مولا و سرور
غم با شکوهی بوده است.
بگذار این ماه را در استامبول فراموش کنم. رشک و حسد نسبت به
یار بی‌وفایم را پشت دروازه بنهم.
بگذار به سلام گذشته‌ها بروم، جایی که عمر خیام و حافظ و
فردوسی منتظرند.

به رامش زدوده دل از کین و آز

فکنده غم روزگار دراز
در بخش پنجم، وفور کلمات و ترکیبات سره فارسی به چشم
می‌خورد: خموشی گزیدن کجا، انجمن شدن، ناز و غنچ، هزار (بلبل)،
اندر، نغمه سنج، زدودن، کین و آز، روزگار دراز.

Paris of villon, Venice of the Doge
By stark Bulgarian summits
Have and come In to the rising turrets of the East
When Islam dored the Cross of Christendom

از پاریس و ویلون، ونیز و روک تا قلعه‌های بلند بلغاری، آمدم



سپیده چو از خاوران بگذرد
گریبان شام سیه بر درد
کند روشن این تیره چاه مرا
گشاید سوی شرق راه مرا
مرا آرزوها روایی کنند
به شهنامه‌ام رهنمایی کنند
کزین آرزوهای کوتاه خویش
به امید فردا دلم خرم است
بپهل تا یک امشب نیچم ز غم
که فردا روم تا به بانگ سرود
نباشم ز یاد حسودان دژم
نیوشم همی باستانی درود
مرا چشم دارند چون دوستان
که با هم‌رهانی چنان پاک خوی
سوی گور فردوسی آریم روی

در بخش هفتم شعر، همچنان تم اصلی حفظ می‌شود ولی با ترجمه
آزاد به گونه‌ای روان شعر ادامه پیدا می‌کند.
شاعر به سوی حماسه ایران، به سوی نور و صبح کشیده می‌شود،
در حالی که همه چیز را پشت دروازه می‌نهد و به عشق دیدار حافظ و خیام
و فردوسی به سرزمین ایران قدم می‌گذارد.
شاعر انگلیسی و شاعر ایرانی هر دو از صنعت تشخیص در این

و بعد به سوی مناره‌های افراشته شده شرق
جایی که اسلام بر صلیب‌یون چیره گشت.

شوم تا بدانجا شوم نغمه سنج
مگر وارهم لختی از درد و رنج
گذشتم به بلغار و آن کوهسار
گرفتم به قسطنطنیه گذار
به شهری که روزی ز بخت و نصیب
شد اسلام پیروزگر بر صلیب

در بخش ششم «بدانجا» با حفظ حرف دال که به حرف اضافه Pad
در زبان فارسی میانه برمی‌گردد، مصدر پیشوندی وارهایی، قید زمان
لختی، لغت شارسان که گونه دیگری از شارسنان است به معنی آنچه
در انثرون حصار شهری باشد، گذار گرفتن، پیروزگر چشم می‌خورد. در
این بخش اسامی خاص را عیناً به کار برده است: پاریس ونیز، ویلون و
دوک (دو لقب) بلغار.

The cressets of the dawn shall light my way
Towards the persian epic and the brief Music of contemplation
In the night.
That once was master of the matins grief.
Let me forget this moon in Istanbul the envy of my faithless
at the gate.

قسمت از شعر استفاده کرده‌اند.

درینک واتر از صبح صادق می‌گوید که تاج بر سر نهاده و ملک الشعرا را بهار از سپیده‌ای می‌گوید که گریبان شب را دریده و او را محو کرده است. هر دو از ورود به شرق و حماسه ایران می‌گویند و ارتباطی بین طلوع آفتاب از شرق و ایران که در شرق عالم است، ایجاد می‌کنند.

مصدر مرکب «روایی کردن» به معنی برآورده کردن، مصدر پیشوندی بردردیدن، «شهنامه» مخفف شاهنامه و «کزین» مخفف که از این قابل تأمل است. رای فک اضافه در «مرا آرزوها» از نشانه‌های باستان‌گرایی بهار است.

در همین بخش، درینک واتر بسیار زیبا از سفرش به گذشته و دیدار خیام و حافظ و فردوسی می‌گوید: بگذار به سلام گذشته‌ها بروم، جایی که عمر خیام و حافظ و فردوسی منتظرند.

کلمات و ترکیبات: دلم خرم، دل بی‌غم، بهل از مصدر هشتن، پیچیدن از غم، دژم، اندیشه، نیوشیدن، باستانی درود، چشم داشتن، هم‌رهان مخفف همراهان، چنان (قید کیفیت) برای مقید کردن صفت مرکب پاک خوی، روی آوردن، قابل توجه است.

الف)، ارجمند از کلمات سره فارسی است.

بهار به جای پرسپولیس، تخت جمشید را آورده است. پرسپولیس نامی است که یونانیان بر این بنای تاریخی نهادند به معنی شهر پارس. داریوش اول دستور ساخت این کاخ را داد ولی بعدها به نام جمشید پادشاه اساطیری ایران نامیده شد.

The throne that is Tehran has music still
Shiraz and Isfahan yet nurse, the fame.
Of melodies that gave no less
Honour than battle to the Persian name.

سریری است که تهران هنوز بر آن می‌نوازد.

شیراز و اصفهان هنوز شهرت و افتخار را پاس می‌دارد، با نواهایی که هرگز کمی نیافته است تا باشد افتخار و احترام برای نام ایران باشد و نه جنگ و خونریزی.

ز تهران که بنگاه تاج است و تخت

به گوش آید آوازه فر و بخت

ز شیرازی و اصفهانی سرود

بود تر زبان رکنی و زنده رود

چو خیزد نواشان ز مهر و ز درد

نباشد کم از فخر ننگ و نبرد

در بخش نهم، از تهران و شیراز و اصفهان سخن به میان آمده است و آب رکناباد به صورت رکنی و زاینده‌رود به شکل زنده‌رود در ترجمه ملک‌الشعرا اضافه شده است.

ترکیب «ترزبان» صفت ساده «کم» در معنی صفت برتر و آوازه از کلمات جالب این قسمت از ترجمه است. باز هم در متن شعر و ترجمه حالت دعایی حفظ شده است.

And still the ancient fortitudes are known
On Persian earth, where Sovran man compels
Nature in conquest large as any page.
Of tamburaine or Alexander telles
Bright steeds of love are riding to your west
Out of my thought as messengers may be
Of spring re-risen in a garden sown
Between the Persian and the Caspian sea.

و هنوز شکیبایی‌های گذشته به یاد مانده است

بر سرزمین پارس

جایی که سلاطین بر طبیعت چیره می‌شوند، در نمودی گسترده و

والا

(بشنو) از تنبور یا اسکندر که می‌گوید:

Never defeat has tamed the Persian Pride
Never the Persian muse though muted long
Failed at the coming of the morning star
To make a new Perspolis of song.

مباد استیلائی شکست بر افتخار پارسی

مباد سکوت طولانی پارسی در حالی که در بحر تفکر فرو رفته است

مباد محرومیت از آمدن ستاره صبحگاهی

تا سرود پرسپولیس دیگری بسراید

ز ایران نرفته است نام و نشان

شکست جهان نشکند پشتشان

هزیمت نیاورده در بندشان

نبرده دل و فرّ و اورندشان

اگر چند پروردگار سخن

بیست از سخن دیرگاهی دهن

چو برتابد استاره‌ای ارجمند

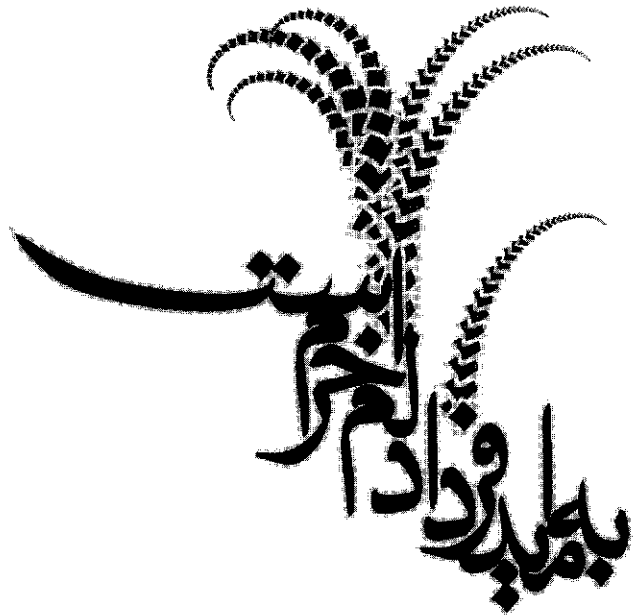
نهند از سخن کاخ‌های بلند

سر تخت جمشید را نو کند

ز نو یاد جمشید و خسرو کنند

بخش هشتم شاعر انگلیسی، ایران و قدرتمندی ایران را به یاد می‌آورد و شعر حالت دعایی پیدا می‌کند و بهار نیز در ترجمه خود به این مهم توجه داشته است.

فر و اورند (تخت)، دیرگاهی، پروردگار، برتافتن، استاره (با حفظ



می گوید .

و این آخرین بخش شعر جان درینک و اثر است . اما ملک الشعراء بهار ، دو بخش را در پایان اضافه می کند که خطاب به این شاعر و ادیب انگلیسی است که لب به تحسین او گشوده است . در بخش پایانی نیز بهار ، از لغات و ترکیبات سره فارسی استفاده کرده و حقیقتاً سبک خراسانی را زنده کرده است :

سخن گستر موی بشکافتم

کز اندیشه ات روزنی یافتم

درینک و اثر ، کت چشمه زندگی

بجوشد ز لب ، گاه گویندگی

همی بوی مهر آمد از روی تو

همی یاد شرم آید از خوی تو

ز دریا گذشتست اندیشه ات

بود سفتن گوهران پیشه ات

ترا هست اندیشه دریا گذار

از برا چو دریا بود بی کنار

سرود خوشت برد هوش مرا

ز گوهر بیاکنده گوش مرا

رسیدی به پای خجسته سروش

ز لندن به منزلگه داریوش

جمیل زهاوی بزرگ اوستاد

در این بزم والا زبان برگشاد

به شعر اندرون تر زبانی گرفت

ز شعرش زمین آسمانی گرفت

ز انفاس او آتشی بردمید

وزان شعله شد چون تو نوری پدید

وز این آتش و نور ، طبع بهار

ز افسردگی رست و شد شعله بار

توسن های روشن عشق به سمت غرب می تازند ، فراتر از فکر و اندیشه من

آنچنان که پیامبران بهار ممکن است در باغ دوباره برخیزند در حالی که بین دریای خزر و خلیج فارس کاشته می شوند .

هنوز اندر آن کشور دیرباز

بود ابر با باره دژ به راز

کند پادشاهان با فر و زور

ز پیکار ، پیروزی و جشن و سور

ز هر دژ به گوش آید آوای کوس

ز ایور تا گاه بانگ خروس

تو گویی جهان تا جهان لشگر است

سوی فتح های گزین رهبر است

فزون زان فتوحی که داریم یاد

ز کشور گشایان با فر و داد

ز باغی میان خلیج و خزر

کز آنجا گل نو برآورده سر

سوارانی از مهر و از آرزو

رسولانی از فکرهای نکو

ز ایران سوی غرب پوینده اند

شما را در آن ملک جوینده اند

در بخش دهم ، صفت مرکب دیرباز ، به راز بودن (عبارت فعلی) ، باره دژ ، جشن و سور ، آوای کوس ، ایوار ، گاه ، گزین ، کشور گشایان ، سر برآوردن (فعل مرکب پیشوندی) نکو به جای نیکو ، پوینده ، جوینده ، به چشم می خورد .

در متن اصلی ، شاعر بسیار زیبا درباره سرزمین پارس و قدرت آن و توسن روشن عشق و پیامبران بهار که گل ها است و سرتاسر ایران را از دریای خزر تا خلیج فارس در بر می گیرد ، سخن

منابع:

- بهار ، شهر شعر بهار ، تدوین محمد علی سیانلو ، نشر علم ، چاپ دوم ، تهران ، ۱۳۷۸ .
- شمیسا ، سیروس ، سبک شناسی شعر ، انتشارات فردوس ، چاپ سوم ، تهران ، ۱۳۷۶ .
- نائل خانلری ، پرویز ، تاریخ زبان فارسی ، انتشارات بنیان فرهنگ ایران ، تهران ، ۱۳۵۷ .
- بهار ، سبک شناسی (سه جلد) ، امیر کبیر ، چاپ دوم ، تهران ، ۱۳۷۳ .
- مجموعه مقالات هزاره فردوسی ، چاپ سنگی ، تهران ، ۱۳۳۰ ، (پژوهشگاه مطالعات علوم انسانی) .

پانویس:

* عضو هیات علمی دانشگاه الزهرا .